



جرعه

شعر درون گرای دیروز

اسماعیل امینی

سخن مدرنیته این است که در جهان هیچ راز و رمز و هیچ معنایی، و رای آن چه محسوس و مشهود است وجود ندارد و آن چیده عنوان معنویت، عالم معنا، متافیزیک، خالق جهان، معاد، عشق، کمال، رسالت انبیاء، جهان غیب و از این قبیل مفاهیم در فرهنگ بشری است، چیزی غیر از خیالات و اوهام انسان پیش از دوران مدرن نیست

اشاره:

«جرعه» مجموعه‌ای است از نوشته‌های کوتاه، که از این پس در مجله شعر چاپ خواهد شد. این نوشته‌ها به زبانی ساده، نکته‌هایی را درباره شعر بیان می‌کنند.

گفته‌اند که شعر دیروز ایران شعر درون گرا (سوئز کتیو) بوده است و از دوران نیما به بعد که شعر امروز آغاز می‌شود، شعر ایران به بیرون‌گرایی (ایزکتیوسم) روی آورده است و توضیح داده‌اند که شعر درون گرا، می‌خواهد ذهنیت و عوالم درونی شاعر را بیان کند و در این راه حتی اگر از عناصر بیرونی (محسوسات و پدیده‌های طبیعی) بهره ببرد و آن‌ها را به خدمت بیان ذهنیت شاعر دریاورد، یعنی درخت و رودخانه و باران و سنگ و دریا، در شعر گذشته ما در واقع نشانه‌هایی هستند برای بیان ذهنیت‌های شاعرانه و همان درخت و رودخانه واقعی و محسوس و طبیعی نیستند، این بحث به گونه‌ای دیگر هم مطرح شده است و آن این‌که شعر قدیم حاصل تجربه‌های عینی و حسی نیست، بلکه حاصل مطالعات شاعر در دیوان‌های شاعران دیگر و تخیلات و عادت‌های ذهنی اوست، بنابراین اشیاء و پدیده‌های شعر او، محسوس و ملموس نیست، او شمع و گل و پروانه و عاشق و معشوق را در اشعار دیگران دیده و به همان کیفیت در شعر خود به کار برده است. اما سخن بر سر این است که درون‌گرایی و بیرون‌گرایی در اشعار همه شاعران در همه دوران‌ها دیده می‌شود و در هر دوره و حتی در شعر هر شاعر ممکن است یکی از این دو پرتنگ‌تر باشد و هیچ‌یک از این دو شیوه نگاه به جهان بر دیگری برتری ندارد. دیگر این که شعرهایی که حاصل تجربه‌های عینی سراینده است در برابر شعرهای تقلیدی، در آثار همه شاعران بزرگ وجود دارد و هیچ شاعری نیست که از تقلید و تاثیر مصون باشد. روشن است که گذار زمان و اقبال جامعه ادبی و ارزیابی‌های علمی معیار نسبی خوبی است برای شناخت خلاقیت و جداکردن آن از تکرار و تقلید.

با همه پیچیده‌نویسی‌هایی که در بیان مدرنیته و وجوه مختلف آن به کار می‌رود و با همه اصطلاحات و تعابیری که برای زینت بخشیدن به

این شیوه نگاه به جهان وضع شده است برای آن که بگویند مدرنیته کشف بزرگ و بی‌سابقه قرن‌های اخیر است؛ اگر نیک بنگریم نه آن چه مدرنیته بیان می‌کند چندان پیچیده است که نیازی به این همه دشوارگویی داشته باشد و نه حتی این شیوه نگاه به جهان و انسان چندان تازه و بدیع است که چشم‌ها را خیره کند.

خلاصه سخن مدرنیته این است که در جهان هیچ راز و رمز و هیچ معنایی، و رای آن چه محسوس و مشهود است وجود ندارد و آن چه به عنوان معنویت، عالم معنا، متافیزیک، خالق جهان، معاد، عشق، کمال، رسالت انبیاء، جهان غیب و از این قبیل مفاهیم در فرهنگ بشری است، چیزی غیر از خیالات و اوهام انسان پیش از دوران مدرن نیست، انسانی که به دلیل نقص دانش، پاسخ علمی و تحلیل عقلانی برای پدیده‌های جهان نداشت و تاکنون با خیال و وهم، برای خویش عالم معنا و جهان غیب ساخت و ناشناخته‌های جهان را به آن عالم خیالی منتسب کرد. یکی از شاعران باورمند به مدرنیته گفته بود که عشق چیزی نیست غیر از علاقه یک زن و یک مرد به هم و وصال عبارت است از هم‌بستری آنان با هم و هر چه افزون بر این است خیالات و اوهام است. به همین سادگی!

اما به راستی آیا انکار جهان غیب و عالم معنا و اتکا به حواس پنج‌گانه و عقل استدلالی برای شناخت جهان به اندازه تاریخ بشر سابقه ندارد؟ آیا همه پیامبران در میان مخالفان و منکران خویش با گروهی از باورمندان به این نگرش مدرن رویارو نبوده‌اند؟ آیا انسان مداری (اومانیته) که گل سرسید رهاوردهای جهان مدرن است از قدیمی‌ترین نظریه‌های صاحبان قدرت و ثروت نیست؟ آیا انسان پیش از دوران مدرن، وقتی مسحور و شیفته زیبایی یک شاخه گل می‌شد، نمی‌دانست که این گل چیزی نیست غیر از مقداری عطر و رنگ و برگ؟ یا مثلاً علقش قد نمی‌داد که معشوق چیزی نیست غیر از مقداری پوست و گوشت و استخوان و چربی؟ یعنی همین چند تا میکروسکوپ و لوله آزمایشگاه و کامپیوتر و جدول تناوبی عناصر توانسته‌اند تمام حقایق جهان را کشف کنند و انسان را از زنجیر اوهام و خرافات برهانند؟

